

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح خطبه زینب کبری سلام الله علیها در کوفه (۶)

جمعه ۲۴ - ۰۲ - ۱۴۳۰؛ ۱۲ - ۰۲ - ۱۳۸۷؛ ۲۰ - ۰۲ - ۲۰۰۹

I. ادامه شرح خطبه حضرت زینب کبری، سلام الله علیها، در کوفه

1. **تَمْ أَنْشَأْتُ تَقُولُ - ع:** آنگاه، او، علیها السلام، [ابیاتی را] سرود و می‌گفت. از تعبیر "تقول"، که فعل مضارع است، استفاده می‌شود که حضرت زینب کبری، سلام الله علیها، این ابیات را چند بار زمزمه کرده باشد، و خود را بار تکرار آنها تسلی بخشیده باشد.

مَا دَا صَنَعْتُمْ وَ أَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَّمِ

ای که آخرین امت‌هایید، چه کردید

مَا دَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ

چه خواهید گفت چون نبی گوید شما را

پرسشی است عتاب‌آمیز با آنان تا بشوراند نفوس مرده آنان را، و آگاه سازد شان از به وخامت حالشان، و سوء عاقبتشان. با پرسش کردن از آنها، لرزاند آنان را و مجبورشان ساخت تا بیاندیشند راجع به خیانت و جنایت خود، و جزیی از عذاب آن را هم اینک بچشند.

در برخی از مواضع قیامت، مردم بازداشته می‌شوند، و مورد پرسش قرار می‌گیرند، چنانچه خدای تعالی می‌فرماید، "وَقُفُّوا هُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ" (۲۴: ۳۷ الصافات) (و بازداشتشان نمایید که آنها مسئولند).

حضرت زینب کبری، علیها السلام، به آنان، فرمود که پرسش‌کننده از شما نبی اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، است، چه هتک حرمت او کردید در قتل حسین، علیه السلام. پرسید چه می‌گویید هنگامی که نبی شما را بگوید که چه کردید ای کسانی که آخرین امت هستید؟ یعنی، پاسخی ندارید، مگر سرافکندی. جنایت شما قابل توجیه نیست به هیچ وجه. اینک فرمود شما چه می‌گویید هنگامی که از شما بپرسد چه کردید در حالی که شما آخرین امت بودید اشاره است به اینکه بعد از نبی اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، نبی دیگری نخواهد بود، و خاتم انبیاء بود، و شما باید پاس بهترین و برترین نبی را داشتید.

مِنْهُمْ أَسَارَى وَ مِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمٍ

که از آنها، اسیرند و برخی آغشته به خون

بِأَهْلِ بَيْتِي وَ أَوْلَادِي وَ تَكْرِمَتِي

به اهل بیت من و فرزندان و عزیزانم

چه کردید با اهل بیتم و فرزندانم و گرامیان از خویشانم؟ چه کردید که بعضی از آنها اسیر هستند، و بعضی از آنها آغشته به خاک و خون؟

کافی است لختی بیاندیشند، درخواهند یافت که هیچ جوابی برای رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، ندارند، خودشان می‌دانند چه جنایتی زشتی را مرتکب شدند. هیچ عذری نخواهند داشت، "بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْفَى مَعَاذِرَهُ" (۱۵- ۱۴ : ۷۵ القیامة) (بلکه، انسان بر خودش بصیر است حتی اگر می‌افکند عذرهایش را)، حتی اگر چنین اجازه‌ایی را می‌داشتند که عذرهایی بیآورند در توجیه کاری‌های خود، آن روز عذر خواهی سودی ندارد، چنانچه خدای تعالی فرمود، "يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَهُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ" (۴۰: ۵۲ غافر) (روزی که ستمگران را عذر خواهی سود نمی‌دهد، و برای آنان لعنت است، و برایشان سرای زشتی است).

زینب کبری، علیها السلام، جفاء‌کنندگان و ستمگران به امام حسین، علیه السلام، و کشتندگان او را بیم داد از پرسش عتاب‌آمیز جدش، رسول خدا، صلی الله علیه و آله و سلم، از آنها، و اینکه آنها هیچ عذری نخواهند داشت در روز قیامت تا به آن حضرت، صلوات الله علیه، عرضه کنند. ابن ماجه در سنن خود آورده است که  
حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَلَّالُ وَعَلِيُّ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَسَانَ حَدَّثَنَا أَسْبَاطُ بْنُ نَصْرِ عَنْ السُّدِّيِّ عَنْ صَبِيحِ مَوْلَى أُمِّ سَلَمَةَ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ أَنَا سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلْتَهُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتَهُمْ

(رسول الله، صلی الله علیه و سلم، به علی و فاطمه و حسن و حسین، گفت من صلح باشم با کسی که شما صلح کنید، و جنگ باشم با کسی که شما جنگ کنید)

أَنْ تَخْلُقُونِي بِسُوءٍ فِي دَوِي رَجْمِي

جانشین شوید مرا با زشتی در خویشانم

مَا كَانَ دَاكُ جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ

جزایم این نبود که چون نصیحت کنم شما را

این نبود جزا و اجر دلسوزی‌ها و نصایح من به شما، تلاش‌هایی که برای نجات شما کردم که جانشین زشت و خیانت‌کاری شوید برای من در میان نسل من.

زینب کبری، علیها السّلام، در این بیت، نظر داشت به سخن خود رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، قبل از وفاتش، که به همگان فرموده بود مواظب رفتارشان به اهل بیت او، علیهم السّلام، باشند. این معنا در حدیثی که معروف شده است به حدیث ثقلین از طریق شیعیان و غیر آنها نقل شده است. برای مثال، در سنن ترمذی چنین آمده است:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُؤَذَّرِ الْكُوفِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَالْأَعْمَشُ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا  
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ تَارِكَ فِيكُمْ مَا إِنَّ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُمُونِي فِيهِمَا

(رسول الله، صلی الله علیه و سلم، گفت من به جای می‌گذارم در میان شما چیزی را که اگر بدان در آویزید هرگز بعد از من گمراه نشوید، یکی از آندو بزرگتر است از دیگری. کتاب خدا طنابی است کشیده شده از آسمان سوی زمین، و نسل من که اهل بیتم باشند، این دو هرگز از هم جدا نشوند تا آنکه پیش من آیند در کنار حوض. پس، بنگریید که چگونه مرا جانشینی می‌کنید در آندو!)

شبیبه این بیان را بخاری و مسلم نیز نقل کرده‌اند، با تفاوت‌هایی در عبارات. بی‌هیچ و دیلمی نقل کرده‌اند که رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود، "هیچ عبدی ایمان نیاورده باشد تا آنکه من محبوب‌تر باشم نزد او از خودش، و نسلم محبوب‌تر باشد نزد او از نسلش، و اهل‌م محبوب‌تر باشد نزد او از اهلش".

### 5. **إِنِّي لَأَحْسَى عَلَيْكُمْ أَنَّ يَحَلَّ بِكُمْ مِثْلُ الْعَذَابِ الَّذِي أُوْدَىٰ عَلَيَّ إِرِمَ**

همانا من بیم دارم بر شما از اینکه نازل شود بر شما مثل عذابی که هلاکت آورد بر قوم ارم شما در جهل و حماقت و غفلت خود نمی‌دانید چه کردید، و به چه عذابی و خشمی مبتلا شدید، اما من می‌بینم و می‌دانم که شما رذالت و پلیدی را بدان حد رساندید که من بیمناک و هراسناک هستم بر شما از اینکه گرفتار عذابی شوید مثل عذابی که هلاکت و نابودی آورد بر قوم عاد که ساکن شهر ارم بودند و دارای عمارت‌های برافراشته با ستون‌های بلند. توجه شود که پیش از این هم زینب کبری، سلام الله علیها، آنها را با قوم عاد مقایسه کرد هنگامی که فرمود، "و لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْرَىٰ وَ هُمْ لَا يُنصَرُونَ" (و قطعاً عذاب آخرت رسواکننده‌تر است و آنان یاری نخواهند شد)، که آیه شانزدهم سوره مبارکه فصلت بود.

6. **ثُمَّ وَلَّتْ عَنْهُمْ سَيْسٌ**، روی بگرداند از آنها. روی گرداندن از آنها پس بیانات خود نشانه خشم او، علیها السّلام، از آنها، و رمزی بود از اینکه خدای سبحان از آنها روی بگردانده است، چه هرکس ولیی از اولیاء خدا سبحان را برنجاند، با او، تعالی، اعلان جنگ کرده باشد، چنانچه در حدیث قدسی قرب نوافل و قرب فرائض از خدای سبحان نقل شده است، "مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنَنِي بِالْحَرْبِ" (کسی که دشمنی کند با من در ولیی، او را اعلان جنگ کرده باشم).

و در این حرکت، زینب کبری، سلام الله علیها، تاسی کرد به یعقوب، علیه السّلام، و خواست بر حسین، علیه السّلام، بگرید و اشک‌هیش را از آن سنگدلان جفاء پیشه، پنهان دارد، چنانچه یعقوب، علیه السّلام، از آن برادران گریگ صفت یوسف، علیه السّلام، روی بگرداند، و گریست تا بینایی خود را از دست، چنانچه خدای تعالی فرمود، "و تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهِيَ كَظِيمٍ" (۱۲:۸۴ یوسف) (برگردید از ایشان و گفت: ای انده‌ها بر یوسف! و سپید شد چشمهای او از غم و خشم فرو می‌برد).

### 7. **قَالَ حَذِيمٌ فَرَأَيْتَ النَّاسَ حَيَارَىٰ قَدْ رَدُّوا أُبْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ**

حذیم گفت: آنگاه، دیدم مردم را حیران حالی دست‌ها به دندان می‌گریزند  
 فَالْتَفَتَ إِلَيَّ شَيْخٌ فِي جَانِبِي يَبْكِي وَ قَدْ اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ بِالْبُكَاءِ وَ يَدُهُ مَرْفُوعَةٌ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُوَ يَقُولُ  
 پس، روی سوی من کرد پیرمردی که در کنار من بود در حالی می‌گریست و ریشش از اشک تر شده بود، و دستش سوی آسمان افراشته بود و می‌گفت:

بِأَبِي وَ أُمِّي كُھُوتُهُمْ خَيْرٌ كُھُولٍ وَ نِسَاؤُهُمْ خَيْرٌ نِسَاءٍ وَ سَبَابُهُمْ خَيْرٌ سَبَابٍ وَ نَسْلُهُمْ نَسْلٌ كَرِيمٌ وَ فَضْلُهُمْ فَضْلٌ عَظِيمٌ

پدر و مادرم فدایشان، سالخورده‌گان‌شان بهترین سالخورده‌گانند، و زنان‌شان بهترین زنان، و جوانان‌شان بهترین جوانان، نسلشان نسلی است کریم، و فضلشان فضلی است عظیم

مُ أَنْشَدَ

سپس، چنین سرود:

كُهُولُكُمْ خَيْرُ الْكُهُولِ وَ نَسَلُكُمْ  
إِذَا عُدَّ نَسْلًا لَا يُؤُورُ وَ لَا يَحْزَى  
سالمندانان بهترین سالمندان، و نسلتان  
اگر شمار شود، نه تباه شود، و نه خواری

8. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ يَا عَمَّةَ اسْكُتِي فِي الْبَاقِي مِنَ الْمَاضِي اعْتِبَارًا  
آنگاه، علی بن الحسین، علیهما السلام، گفت: ای عمه، خاموش باش، در باقی مانده از [آنکه] گذشته اعتباری است.

9. وَ أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ فَهَمَّةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ  
و تو بحمد الله، عالمی هستی بدون آنکه تعلیم داده شده باشی، فهمنده هستی بدون آنکه فهمانده شده باشی.

در این اشارتی است، به علم لثنی زینب کبری، علیها السلام، چه خدای تعالی هر که را خواهد بیاموزد.

10. إِنَّ الْبُكَاءَ وَ الْحَيْنَ لَا يُرَدَّانِ مَنْ قَدْ أَبَادَهُ الدَّهْرُ: وَ گریه و ناله باز نمی‌گرداند آنکه را روزگار بیرده است.

11. فَسَكَنَتْ ثُمَّ نَزَلَ ع وَ صَرَبَ فُسْطَاطَهُ وَ أَنْزَلَ نِسَاءَهُ وَ دَخَلَ الْفُسْطَاطَ: پس، ساکت شد. سپس او، علیه السلام، فرود آمد، و خیمه‌اش را  
بزد، او زنانش را فرود آورد، و داخل چادر شد.

## II. توضیح و تکمیل

1. سخن امام حسین، ع: امام حسین، علیه السلام، نیز در کربلا و عاشورا چندین بار به قرابت خود به رسول الله، صلی الله و علیه و آله و سلم، و اینکه آنها حرمت رسول خدا، صلی الله علیه و آله و سلم، را در او، علیه السلام، رعایت نمی‌کردند اشاره فرمود. یکی از آنها بر بالین، فرزند برومندش، علی اکبر، علیه السلام، بود. نقل شده است بعد از آنکه سپاه عمر سعد علی اکبر را  
قطعه قطعه کردند،

امام حسین، علیه السلام، آمد تا در کنار بدن مبارك فرزند بایستاد، صورتش را بر صورت فرزند نهاد، و گفت، "خداوند بکشد  
قومی را که تو را کشتند، چه چیز آنها را بر خدا و بر هتک حرمت رسول الله، صلی الله علیه و آله، گستاخ کرده است، بعد از  
تو خاک بر سر دنیا". راوی گوید: زینب دخت علی علیه السلام از خیمه بیرون شده و ندا می‌داد: ای حبیب من. ای برادرزاده‌ام  
و آمد و خود را بر جسد او افکند. حسین علیه السلام آمد و او را از روی جسد علی اکبر بلند کرد، سوی زنان باز گردانید.

مورد دیگر سخن او، علیه السلام، در شهادت قاسم بن الحسن، علیهما السلام، است که نقل شده است:  
آن گاه حسین علیه السلام را دیدند که بر بالین آن نوجوان نشسته و سرش را به دامان گرفته است و او نیز در حال جان دادن  
پاهای خود را به زمین می‌ساید و می‌کوبد. حسین، علیه السلام، گفت، " دور باد [از مهر و رحمت خدا] مردمی که تو را کشتند.  
آن کسی که در روز قیامت دشمن آنهاست، جد تو و پدرت خواهد بود."

و آن گاه افزود به خدای سوگند، سخت است بر عمومی تو، که تو نور دیده‌ام او را بیاری بخوانی و او نتواند تو را پاسخ دهد و یا  
پاسخ تو را بدهد، اما برای تو سودی ببخشد.

یادگار برادرم! به خدای سوگند ندای یاری خواهی تو، ندای کسی است که کشته‌شدگان یاران و خاندانش بسیار و یار و یاورش  
اندک است.

2. نقل چند واقعه در خصوص رسول الله، ص، با کشتندگان حسین، ع: در برخی کتب، از جمله بحار الأنوار، آمده است:  
روایت شده است: مردی که دست و پا نداشت و کور بود می‌گفت: پروردگارا! مرا از آتش نجات بده! بوی گفته شد: تو (به علت  
اینکه دست و پا نداری) عقوبتی نخواهی داشت. با این حال باز هم دعا میکنی از آتش نجات پیدا کنی؟!  
او گفت: من در کربلاء با آن افرادی بودم که امام حسین را کشتند.

موقعی که امام حسین شهید شد و مردم لباسهای او را به تاراج بردند من يك شلوار و بند شلوار نیکویی بیای آن حضرت دیدم.  
تصمیم گرفتم: بند شلوار آن بزرگوار را غارت کنم. ناگاه دیدم آن حضرت دست راست خود را بلند کرد و روی آن بند شلوار  
نهاد، چون من نتوانستم دست آن مظلوم را رد کنم لذا آن را قطع کردم و در نظر گرفتم آن بند شلوار را باز کنم. ناگاه دیدم دست  
چپ خود را روی آن نهاد. من نیز دست چپ وی را قطع نمودم. سپس تصمیم گرفتم: آن بند شلوار را از شلوار سرقت کنم، ناگاه  
صدای زلزله‌ای شنیدم و خائف شدم و آن را واگذار کردم.

خدا خواب را بر من مسلط نمود و در میان گشتگان خوابیدم. در عالم خواب دیدم: گویا: حضرت محمد صلی الله علیه و آله و  
سلم در حالی آمد که حضرت علی و فاطمه علیهما السلام با آن بزرگوار بودند. آنان سر مقدس امام حسین را برداشتند و فاطمه  
اطهر آن را بوسید و فرمود، "یا ولدی قتلوک، قتلهم الله!"

یعنی ای پسر عزیزم ترا کشتند، خدا آنان را بکشد! چه کسی این عمل را با تو انجام داده است؟ امام حسین می‌فرمود: شمر مرا شهید نموده است. و این شخصی که خواب است دست‌های مرا قطع کرده است. و به من اشاره کرد. زهرای اطهر به من فرمود: خدا دست‌های تو را قطع کند و چشم تو را کور نماید و تو را داخل جهنم کند.

من در حالی بیدار شدم که چیزی را نمی‌بینم و دست و پاهای من سقوط کرده‌اند تنها نفرینی که از حضرت زهراء باقی مانده این است که داخل جهنم گردم.

مؤلف گوید: نعمانی در کتاب: تسلی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: موقعی که وقت جان دادن شخص کافر میرسد پیغمبر خدا و علی مرتضی و جبرئیل و ملک الموت علیهم السلام نزد او می‌آیند. امیر المؤمنین علی نزدیک وی می‌رود و می‌گوید: یا رسول الله! این شخص بغض ما اهل بیت را دارد، تو نیز بغض او را داشته باش.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل می‌فرماید: این شخص بغض خدا و رسول او و اهل بیت وی را دارد، تو نیز بغض وی را داشته باش و با او بخشونت رفتار کن!

ملک الموت نزدیک او می‌رود و می‌گوید: ای بنده خدا! آیا برات آزادی خود را از آتش جهنم گرفته‌ای؟ آیا امان نامه برانت خود را از دوزخ گرفته‌ای؟ آیا در دنیا بعصمت کبرا (یعنی ولایت و محبت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله) چنگ زده‌ای؟ می‌گوید: کدام عصمت کبرا؟ می‌گوید: ولایت و دوستی علی بن ابی طالب. آن شخص کافر می‌گوید: من آن را نمی‌شناسم و به آن معتقد نیستم. جبرئیل می‌گوید: ای دشمن خدا! تو معتقد به آن نیستی؟! ای دشمن خدا مزده باد ترا بسخط و عذاب دوزخ خدا، آنچه را که به آن توجه داشتی فوت شد. و آنچه که از آن خائف بودی دچار تو شد.

سپس او را با خشونت و سختی قبض روح میکند و تعداد صد شیطان را بروج وی موکل مینماید تا آب دهان بصورتش بیندازند و از بوی بد او متأذی و ناراحت شود. وقتی او را در قبر می‌گذارند یکی از درهای جهنم برویش باز می‌شود و از شعله جهنم داخل قبر او خواهد شد...

**نقل شده: سکینه دختر امام حسین علیه السلام فرمود: ای یزید! من شب گذشته خوابی دیده‌ام که اگر گوش کنی برای تو بگویم.**

یزید گفت: چه خوابی؟

فرمود: در آن حینی که من بیدار بودم و از گریه خسته شده بودم نماز خواندم و دعاء کردم. هنگامی که چشمم بخواب رفت دیدم درهای آسمان باز شده‌اند و نوری از آسمان بطرف زمین ساطع شده. بعدا خادم‌هایی از خادم‌های بهشت بنظرم رسید. سپس باغی را دیدم که سبز بود و قصری در آن باغ وجود داشت.

ناگاه دیدم پنج نفر از مردان بزرگ داخل شدند و یک خادم نزد ایشان بود.

من به آن خادم گفتم: این قصر از کیست؟ گفت: این قصر از پدرت حسین میباشد که خدا در عوض آن صبری که کرد به او عطا فرموده است. گفتم: این مردان بزرگ کیانند؟ گفت:

آن شخص اول: حضرت آدم ابو البشر است. دوم: نوح نبی الله میباشد سوم: ابراهیم خلیل الرحمن چهارم: موسی کلیم الله. گفتم: آن شخص پنجمی که می‌بینم محاسن خود را بدست گرفته و گریان و حزین میباشد کیست؟ گفت: ای سکینه! آیا او را نمی‌شناسی؟ گفتم: نه، گفت: این جدت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، گفتم: ایشان به کجا می‌روند؟ گفت: نزد پدرت حسین. گفتم: به خدا قسم، الساعه خود را به جدم میرسانم و او را از این مصائبی که دچار ما شده آگاه مینمایم. ولی آن حضرت سبقت گرفت و من به وی نرسیدم. در همان حالی که متفکر بودم ناگاه دیدم علی بن ابی طالب علیه السلام در حالی که شمشیری بدست دارد ایستاده است. من به آن حضرت گفتم: یا جدا! بخدا قسم پسرت بعد از تو شهید شد! وی پس از اینکه گریان شد مرا به سینه خود چسباند و فرمود: ای دختر عزیزم صبر کن. خدا یاری خواهد کرد. سپس متوجه نشدم که آن بزرگوار بکجا رفت. من همچنان متعجب ماندم که چرا ندانستم او کجا رفت در همین حال بودم که دیدم دری از آسمان باز شد و ملائکه نزد سر مقدس پدرم صعود و نزول میکردند.

وقتی یزید این سخنان را شنید لطمه بصورت خود زد و گریان شد و گفت:

مرا با شهید کردن حسین چه کار! در روایت دیگری مینویسد: حضرت سکینه به یزید فرمود: سپس مردی نزد من آمد که رنگش نظیر درّ و صورتش مثل ماه و دل شکسته بود. من به آن خادم گفتم: این مرد کیست؟ گفت: این جدت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میباشد، من نزدیک آن حضرت رفتم و به وی گفتم:

یا جداه! قتلت و الله رجالنا و سفکت و الله دماننا، و هتکت و الله حریمان! یعنی یا جداه بخدا قسم مردان ما شهید و خونهای ما ریخته شدند و نسبت بما هتک حرمت شد. ما را بر شتران بی‌جهاز سوار کردند و بسوی یزید راندند.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به سینه خود چسباند. بعدا متوجه: حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی علیهم السلام شد و به آنان فرمود: بنگرید این امت من بعد از من با فرزندانم چه عملی انجام دادند؟ سپس آن خادم بمن گفت: ای سکینه صدای خود را آهسته کن. زیرا پیغمبر خدا را گریان کردی.

پس از این جریان آن خادم دست مرا گرفت و مرا داخل آن قصر نمود.

ناگاه با پنج نفر زن مواجه شدم که خدای توانا خلقت آنان را با عظمت و نور آنان را زیاد کرده بود. در میان ایشان زنی بود عظیم الخلق که موی سر خود را باز کرده و لباسهای سیاه پوشیده بود. وی پیراهن غرقه به خونی در دست داشت. هر گاه او برمیخواست زنان دیگر هم برمیخواستند و هر گاه می‌نشست آنان نیز می‌نشستند. من به آن خادم گفتم: این زنان که خدا خلقت آنان را بزرگ نموده کیستند؟

گفت: ای سکینه! این حواء مادر بشر است. این مریم دختر عمران میباشد. این خدیجه دختر خویلد (بضم خاء و فتح واو) است: این هاجر میباشد. این ساره است و این بانوی که پیراهن غرقه بخون در دست دارد و هر گاه می‌ایستد زنان دیگر هم با وی می‌ایستند و هر گاه می‌نشیند آنان نیز با او می‌نشینند جدهات فاطمه زهراء است. من نزدیک جدهام رفتم و گفتم: قتل و الله ابی و اومت علی صغر سنی! یعنی بخدا قسم پدرم شهید شد و من در کودکی یتیم شدم! آن بانو مرا بسینه خود چسبانید و گریه شدیدی کرد. کلیه آن زنان هم گریان شدند و به حضرت زهراء گفتند: یا فاطمه! خدا بین تو و یزید در روز قیامت داوری خواهد کرد. سپس یزید سکینه را رها کرد و توجهی به سخن وی ننمود.

از هند که زوجه یزید بود نقل شده که گفت: من وارد رختخواب خود شدم و در عالم خواب دیدم یکی از درهای آسمان باز شد و ملانکه دسته دسته بسوی سر مبارک امام حسین فرود می‌آیند و می‌گویند: السلام عليك يا ابا عبد الله! السلام عليك يا بن رسول الله! من در همین حال بودم که دیدم قطعه ابری از آسمان بزمین نازل شد و مردان فراوانی در میان آن بودند در میان ایشان مردی بود که رنگش مثل رنگ درّ و صورتش نظیر ماه بود. وی آمد تا خود را روی دندانهای ثنابای امام حسین انداخت و در حالی که آنها را می‌بوسید میفرمود:

يا ولدی قتلوك! اتراهم ما عرفوك! و من شرب الماء منعوك!

یعنی ای پسر عزیزم تو را کشتند! آیا دیدی که قدر تو را نشناختند! و تو را از آشامیدن آب منع کردند! ای پسر من جدت رسول خدا میباشم. این پدرت علی مرتضی است. این برادرت حسن میباشد. این عموهایت جعفر و عقیل هستند.

اینان حمزه و عباس میباشند. سپس آن حضرت اهل بیت خود را هر کدام پس از دیگری شماره میکرد. هند میگوید: من در حالی از خواب بیدار شدم که دچار جزع و ترس شده بودم. ناگاه دیدم نوری بالای سر مبارک امام حسین منتشر گردیده است! من بدنبال یزید رفتم و او را در میان خانه‌ای تاریک یافتم. وی صورت خود را متوجه دیوار کرده بود و می‌گفت: ما لی و للحسین!! یعنی مرا با حسین چه کار!! یزید دچار انواع و اقسام غم و اندوه شده بود من خواب خود را برایش نقل کردم و او همچنان سر خود را بزیر انداخته بود! راوی میگوید: هنگامی که صبح شد یزید حرم و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواست و به ایشان گفت: دوست دارید نزد من بمانید یا بجانب مدینه مراجعت نمائید؟ من جایزه فراوانی به شما خواهم داد. آنان گفتند: ما اولاً دوست داریم برای امام حسین نوحه و عزاداری کنیم. یزید گفت: هر چه در نظر دارید انجام دهید. سپس حجره‌هایی در دمشق برای آنان تخلیه شد و مشغول عزاداری شدند...

3. عاقبت از آن متقین است: خدای تعالی می‌فرماید، "تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ"

(۲۸:۸۳ القصص) (آن است سرای آن آخرت، قرار دهیم آن را برای کسانی که نخواهند برتری در زمین و نه تباهکاری، و عاقبت برای متقین است). در این ارتباط به دو واقعه اشاره می‌کنیم یکی هنگامی که سر ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، را نزد ابن زیاد ملعون آوردند، و دیگر وقتی سر آن ملعون ابدی و ازل را به مسجدی در کوفه آوردند:

صحيح البخاري: مناقب الحسن والحسين رضي الله عنهما

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنِي حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنِّي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَعَلَ فِي طَسْتٍ فَجَعَلَ يَنْكُثُ وَقَالَ فِي حُسْنِهِ شَيْئًا فَقَالَ أَنَسٌ كَانَ أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ مَخْضُوبًا بِالْوَسْمَةِ

سنن الترمذي: حَدَّثَنَا وَاصِلُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ عُمَارَةَ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ لَمَّا جِيءَ بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ وَأَصْحَابِهِ نُصِدَتْ فِي الْمَسْجِدِ فِي الرَّحْبَةِ فَأَنْتَهَبَتْ إِلَيْهِمْ وَهُمْ يَمْوَلُونَ قَدْ جَاءَتْ قَدْ جَاءَتْ فَإِذَا حَيَّةٌ قَدْ جَاءَتْ تَحْلُلُ الرُّؤُوسَ حَتَّى دَخَلَتْ فِي مَنْحَرِي عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ فَمَكَثَتْ هُنَيْهَةً ثُمَّ خَرَجَتْ فَدَهَبَتْ حَتَّى تَعَيَّبَتْ ثُمَّ قَالُوا قَدْ جَاءَتْ قَدْ جَاءَتْ فَفَعَلْتَ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا